

## فرهنگ، زبان و آموزش

سیدسعید فیروزآبادی\*  
آنیثا امیری\*\*



ارتباط جمعی اهمیت فراوانی در این نظام همه‌شمول دارد و ابزاری است که به گفته بسیاری از محققان، همچون آینه‌ای هر واژه آن می‌تواند فرهنگ ملتی را نشان دهد.

هدف مقاله حاضر آن است که ضمن معرفی نظریه‌های متداول در قلمرو رابطه زبان و فرهنگ، بر ضرورت توجه به تفاوت‌های فرهنگی هنگام آموزش زبان تأکید کند و نیز راهکارهایی برای حل مشکلات آموزش زبان از دیدگاه فرهنگی ارائه دهد.

**واژگان کلیدی:** فرهنگ، زبان، جهانی‌شدن، آموزش زبان، رویارویی فرهنگی.

### مقدمه

#### رابطه زبان و فرهنگ

تا کنون تعریف‌های بسیاری از فرهنگ ارائه شده است، اما به ندرت می‌توان نمونه‌های مشابهی را در بین آنها یافت. برای مثال در *واژه‌نامه جامع دودن* از فرهنگ چنین یاد شده است: «به طور کلی فرهنگ به مجموعه‌ای از معیارها، ارزش‌ها و هر آنچه محصول خلاقیت هر جامعه انسانی نظیر هنر، علم، دین، زبان و مشخص‌کننده مرز بین انسان و حیوان باشد، اطلاق می‌شود» (دودن، ۹۰۸: ۲۰۰۲). توماس (۲۲: ۲۰۰۵)

### چکیده

فرهنگ در هر جامعه‌ای بخشی تفکیک‌ناپذیر از زندگی مردم است. منظور از فرهنگ نظامی همه‌شمول و در عین حال، منحصر به فرد است که مفاد آن در ضمیر ناخودآگاه همه افراد آن جامعه نقش بسته است. این نظام در همه مکان‌ها و عرصه‌ها سرچشمه اعمال، رفتار و اندیشه‌های اعضای جامعه است و حتی بر ساده‌ترین لحظه‌های زندگی آنان نیز تأثیر می‌گذارد. از این رو بسیاری از رفتارهای اجتماعی از دیدگاه اعضای آن جامعه امری بدیهی است، ولی به مجرد رابطه یا رویارویی با افراد جوامع دیگر همین امور بدیهی ممکن است سبب کژفهمی و دشواری‌های بعدی شود.

از دیگر سو، امروزه پدیده «جهانی‌شدن» رویکردی فرهنگی دارد و افزون بر رابطه‌های اقتصادی و سیاسی، رابطه یا «گفتمان فرهنگی» در قلمروهای گوناگون بس ضروری به نظر می‌رسد. حتی این گفتمان فرهنگی گاهی درون‌اجتماعی شده است. منظور جامعه‌هایی است که در پی تحولات اواخر سده بیستم بدل به جامعه‌های چندفرهنگی شده‌اند. نمونه این موضوع را در بسیاری از کشورهای اروپایی و از آن جمله آلمان و اتریش می‌بینیم.

بدیهی است که زبان نیز به مثابه مهم‌ترین ابزار

هر جامعه یا نهاد از خود بروز می‌دهد و برای سایر مردم، حتی اعضای دیگر جوامع بشری قابل مشاهده و به‌ویژه ارزش‌گذاری است، در قسمت فوقانی این کوه یخی مشخص شده است. از دیگر سو همه ارزش‌ها، معیارها و هر آنچه نشان دهنده جهان‌بینی و نگرش انسان‌ها نسبت به محیط پیرامون خویش است، به بخش تحتانی این کوه یخی تعلق دارد، جزئی از ضمیر ناخودآگاه هر انسان دانسته می‌شود و برای وابستگان سایر فرهنگ‌ها قابل مشاهده نیست. از این رو محققان بر این باورند که عموماً باید علل بروز سوءتفاهم‌ها و نیز مشکلات ناشی از فقدان تطابق فرهنگ‌ها را در این ناحیه جستجو کرد (کولسکی، ۲۰۰۶: ۳۰).



شکل ۱: فرهنگ به مثابه کوه یخی (هوفمان و دیگران، ۱۱: ۲۰۰۳).

فرهنگ هر کشور تشکیل دهنده بخش عظیمی از زبان و اندیشه مردم آن کشور است. همچنین زبان و فرهنگ رابطه‌ای محکم و ناگسستنی دارند و هرگز نمی‌توان یکی از آن دو را جدا از دیگری در نظر آورد، چرا که فرهنگ بر چگونگی و نحوه استفاده از زبان به عنوان مهم‌ترین ابزار ارتباطی تأثیر بسزایی دارد و از جنبه دیگر، یعنی از حیث تأثیر زبان بر فرهنگ، زبان نه تنها نقش مهمی در رشد و ترقی فرهنگ دارد، بلکه قادر است تحولاتی عظیم و درخور توجه در ذهن یک ملت نسبت به فرهنگ خود به وجود بیاورد (ویگوتسکی به نقل از ماتوبا و شایبل، ۱۱: ۲۰۰۷).

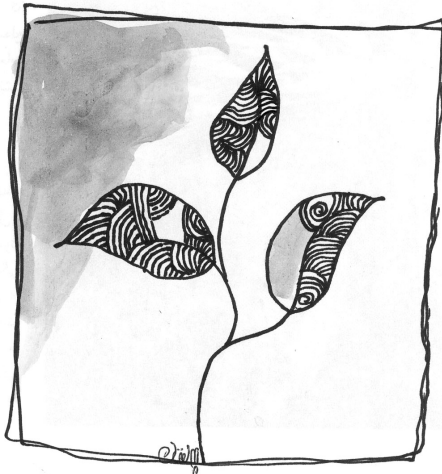
به گفته رابینز (به نقل از هرینگر، ۱۰۹: ۲۰۰۴) زبان نظامی از نشانه‌هاست و این نشانه‌ها خود مبتنی بر قراردادی کاملاً آگاهانه شکل گرفته و تنظیم شده‌اند. در عین حال، مهم‌ترین خصیصه زبان «فراگیر» بودن آن است، یعنی هر انسانی با توانایی کسب و فراگیری زبان متولد می‌شود و زبان متعلق به یک نظام فرهنگی تعیین‌کننده برای اعضای جوامع مختلف از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (هرینگر، ۱۲۸: ۲۰۰۴). «فراگیر» بودن یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ است. به بیان دیگر، فرهنگ در تضاد با سرشت انسانی<sup>۲</sup>

**زبان با فرهنگ رابطه‌ای محکم و ناگسستنی دارد و هرگز نمی‌توان یکی از آن دو را جدا از دیگری در نظر آورد، چرا که فرهنگ بر چگونگی و نحوه استفاده از زبان به عنوان مهم‌ترین ابزار ارتباطی تأثیر بسزایی دارد و از جنبه دیگر، یعنی از حیث تأثیر زبان بر فرهنگ، زبان نه تنها نقش مهمی در رشد و ترقی فرهنگ دارد، بلکه قادر است تحولاتی عظیم و درخور توجه در ذهن یک ملت نسبت به فرهنگ خود به وجود بیاورد.**

فرهنگ را نظامی همه‌شمول و همگانی و در عین حال تعیین‌کننده برای همه افراد یک جامعه، نهاد یا گروه‌های مشخص می‌داند و می‌افزاید که این نظام تعیین‌کننده بر پایه نمادهایی خاص شکل می‌گیرد و در آن جامعه، نهاد یا گروه تداوم می‌یابد. این نظام همچنین بر ادراک، اندیشه، سنجش و رفتار تمام اعضا تأثیر می‌گذارد و ویژگی بارز تعلق هر یک از این اعضا به جامعه است. به عبارت دیگر، فرهنگ به مثابه نظامی تعیین‌کننده، قلمرویی از آداب رفتاری را بنیان می‌نهد که افراد متعلق به یک جامعه آنها را رعایت می‌کنند.

از دیدگاه فرهنگ‌شناسی، فرهنگ نظامی حاوی طرح‌ها، عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌ها دانسته می‌شود و تمامی آثار و ویژگی‌های آن در اعمال و رفتار اعضای جامعه کاملاً مشهود است. به زبان ساده‌تر، فرهنگ هر جامعه نشانگر خط‌مشی است که سرچشمه اعمال، رفتار و اندیشه‌های اعضای آن جامعه باشد (مالتزکه، ۱۶: ۱۹۹۶).

در این میان حتی فرهنگ و عناصر تشکیل دهنده آن را به «کوهی یخی» متشکل از دو بخش فوقانی و تحتانی نیز تشبیه کرده‌اند. در این تعریف، آن دسته از مضامین فرهنگی نظیر آداب و رسوم، جشن‌ها و سنت‌ها و هر آنچه انسان به عنوان عضوی مشخص از



و مشترک مابین همه موجودات، امری فراگیر است و همچون زبان مرزهای کاملاً محدود و مشخص دارد. همین خصیصه بارز باعث ایجاد تفاوت‌های بنیادین بین فرهنگ ملل گوناگون شده است (هونش و سوریس، ۵-۶: ۲۰۰۲). این مشترکات یاد شده بین زبان و فرهنگ، این دو را به عناصری تفکیک‌ناپذیر نیز بدل کرده‌اند. این که یک واژه معین در فرهنگ‌های گوناگون کاربردها و نمادهای ثابت و خاص خود را دارد، به دلیل همین تفکیک‌ناپذیری است. امبرتو اکو، از برجسته‌ترین و از منظری ممتازترین نظریه‌پرداز معاصر در حوزه معناشناسی، فرهنگ را متشکل از نشانه‌ها می‌داند و عامل پیدایش این نشانه‌ها را زبان می‌نامد. برای نمونه سگ به یک شیء فیزیکی اشاره نمی‌کند، بلکه در حقیقت یک واحد فرهنگی وجود دارد که حتی اگر در فرهنگ‌های دیگر به "dog"، "chien" یا "Hund" (به معنای سگ در انگلیسی، فرانسه و آلمانی) هم ترجمه شوند، مدلولی ثابت و پایدار دارد (اکو، ۱۶: ۱۳۸۸).

درک بار فرهنگی مفاهیم یا به عبارتی تداعی معانی که به‌طور معمول بازتاب آنها را در اعمال و اندیشه‌های هر فرد به وضوح می‌توان دید، مستقیماً برگرفته از یک نظام فرهنگی تعیین‌کننده برای هر جامعه است. از لحاظ ساختاری تداعی معانی نسبت به یک واژه و یا به عبارت دیگر تصوراتی که مردم یک جامعه در ارتباط با یک مفهوم خاص نزد خود تجسم می‌کنند، ریشه در نظام ارتباطی کاملاً منحصر به فردی دارد که عموماً برگرفته از جریاناتی است که در فرهنگ آن جامعه در گذشته و حال رایج بوده است. گوناگونی واکنش افراد فرهنگ‌های مختلف نسبت به یک موضوع مشابه، ناشی از این حقیقت است که تداعی معانی در هر فرهنگ متفاوت از دیگری است (مولر، ۱۵: ۱۹۹۴). برای مثال اصطلاح عامیانه "Da hast du aber Schwein gehabt!" به معنای «عجب شانس آوردی!» در خیلی از مواقع موجب رنجش و حتی دعوا و درگیری بین یک آلمانی و همکار خارجی‌اش می‌شود، چرا که آن خارجی معنای واقعی این جمله را به درستی درک نمی‌کند و آن را بی‌احترامی می‌داند (دانیل به نقل از لوگر، ۲۱: ۱۹۹۳). اما واقعیت آن است که ترجمه‌های لغوی همیشه و همه جا کارساز نیستند، چرا که فرد گاهی بسته به شرایط صرفاً اشاره به شیئی خاص همچون "Schwein" به معنای «خوک» در مثال فوق ندارد، بلکه معنای انتزاعی آن را در نظر دارد. مثلاً خوک در بافت مذکور به آن چیزی اطلاق می‌گردد که موجب اقبال و خوش‌یمنی است (همان). از نظر روخه (۲۲: ۲۰۰۱)، همه مفاهیم، حتی

آن دسته از واژه‌ها که استفاده از آنها در طی زندگی روزمره کاملاً ساده و خالی از مشکل به نظر می‌رسند، نه تنها از نظر بار فرهنگی خنثی نیستند، بلکه قادرند تفاوت‌های فاحش‌تری را بیان کنند. برای مثال استفاده از رنگ‌ها در همه فرهنگ‌ها در ظاهر امری کاملاً بدیهی جلوه می‌کند، در حالی که همین امر به ظاهر ساده از لحاظ بار فرهنگی دارای طیف بی‌اندازه گسترده‌ای است که جلوه‌های آن در هر جامعه کاملاً متفاوت با جوامع دیگر است. مشابه همین امر در هنگام به‌کارگیری حیوانات در قالب نماد مشاهده می‌شود. در لغت‌نامه انگلیسی-انگلیسی آکسفورد (۱۰۸۶: ۲۰۰۵) از جغد به عنوان نمادی برای دانایی و پختگی یاد شده است، در حالی که در فرهنگ ایرانی جغد سمبل بدیمنی و بدشگونی است، مثلاً می‌گویند اگر جغدی بر بام خانه‌ای ناله سر دهد، ساکنان آن خانه خبری بدی خواهند شنید (دهخدا، ذیل جغد). با توجه به تعریف‌های یاد شده می‌توان نتیجه گرفت که زبان مهم‌ترین ابزار ارتباطی و شکل‌دهنده فرهنگ و بخشی از نظام همه‌شمول آن است. از این رو تمام واژه‌ها و جمله‌های هر زبان حاوی بار فرهنگی است و حتی ممکن است در بسیاری از موارد نحوه زندگی مردم در جامعه را بیان کند (بیشله و پادروس، ۴۷: ۲۰۰۳). این اجزا در بیشتر

مواقع شاید بیانگر رخدادی خاص نباشند، ولی همیشه بار فرهنگی دارند، زیرا در پس همه مفاهیم مسائل بسیاری نهفته است که با فرهنگ و هویت اعضای این جامعه رابطه‌ای تنگاتنگ دارد (لوگر، ۲۰۱۹: ۱۹۹۳). خلاصه، به‌ندرت می‌توان مفاهیمی عاری از بار فرهنگی یافت و یا به عبارت دیگر، زبان همچون آینه‌ای است که هر واژه آن ممکن است فرهنگ ملتی را بازتاب دهد (ویکه، ۱۲-۱۳: ۱۹۹۵).

### فرهنگ، جهانی شدن و آموزش<sup>۳</sup>

انسان امروزی همواره در پی کسب توانایی‌های لازم برای دستیابی به هدف‌های خویش و پیمودن هر چه سریع‌تر پله‌های ترقی است. از سوی دیگر، یک امر مهم و بدیهی که امروزه زندگی همه اهالی این کره خاکی را تحت تأثیر بی حد و حصر خویشتن نهاده است، «جهانی شدن» نام دارد. جهانی شدن موجب لزوم گسترش ارتباطات در همه عرصه‌ها شده است. بسیاری از پژوهشگران علوم ارتباطات بر این باورند که کسب موفقیت در دنیایی که به موجب جهانی شدن به دهکده‌ای کوچک بدل شده است و هر لحظه بر ابعاد وسیع آن افزوده می‌شود، لازمه برقراری و حفظ ارتباطات سازنده در سطوح گسترده بین‌المللی است. این مسئله به ویژه از منظر علم آموزش زبان<sup>۴</sup> از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است، چرا که صرف نظر از زبان مادری، تسلط داشتن بر حداقل دو تا سه زبان زنده دنیا از ارکان مسلم برای دست یافتن به این هدف غایی است و همین موضوع بسیاری از محققان علم آموزش زبان را بر آن داشته است تا همواره به دنبال یافتن راهکارهایی برای کسب موفقیت‌های بیشتر در این زمینه باشند. تا به امروز روش‌های متعددی برای آموزش زبان‌های خارجی ارائه شده است. این روش‌ها با توجه به شرایط اقتصادی، اجتماعی، نظامی، سیاسی و فرهنگی زمانه پدید آمده و همواره هدف آنها بهبود رویکردهای آموزشی بوده است.

پیدایش شیوه‌های گوناگون آموزش زبان به اوایل قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد. در آن زمان آموزگاران زبان‌های خارجی را بر اساس الگوهایی از زبان‌های منسوخ همچون لاتین و یونانی تعلیم می‌دادند و تسلط بر قواعد دستوری تسلط بر آن زبان دانسته می‌شد (نویز و هونفلد، ۱۹: ۱۹۹۳). از آن زمان به بعد تلاش پژوهشگران همواره بر آن بوده است تا به کمک چهار مهارت اصلی<sup>۵</sup> یعنی «گفت»، «شنود»، «خواندن» و «نوشتن»، زبان‌آموز را برای حضور و غلبه بر محیط آماده کنند. رفته رفته،

از اواسط دهه ۸۰ قرن بیستم و به دنبال شکل‌گیری پاره‌ای از انتقادات به شیوه‌های پیشین، از جمله رویکرد «کاربردی - کارکردی» که در آن زمان به عنوان علم روز به‌شدت مورد بحث و بررسی بود، گفتگوهای مبنی بر لزوم پرداختن به فرهنگ حین آموزش مطرح شد؛ بسیاری از منتقدان بر این باور بودند که آگاهی از مضامین فرهنگی حاکم بر کشور مقصد، تأثیر بسزایی بر ارتباطات طرفین گفتگو خواهد گذاشت. از این رو پژوهشگران همواره بر ضرورت پرداختن به فرهنگ تحت عنوان رکنی مسلم و ناگزیر حین آموزش تأکید می‌ورزند، و حتی گاهی زبان و نشانه‌های زبانی را بازتابی پیچیده از فرهنگ و نشانه‌های فرهنگی می‌نامند و بدین ترتیب تسلط بر یک زبان خارجی را اساساً امری فراتر از ترکیب واژه‌ها، اصوات و جمله‌ها قلمداد می‌کنند (روخه، ۲۰۰۱: ۳۲).

پرداختن به فرهنگ به عنوان مهارت پنجم در کنار چهار مهارت دیگر حین آموزش از جمله مهم‌ترین مسائلی است که امروزه پژوهشگران علوم آموزشی با آن سرو کار دارند. «فرهنگ به عنوان مهارت پنجم»<sup>۶</sup> توانایی کسب آگاهی از مضامین فرهنگی حین یادگیری چهار مهارت دیگر، یعنی «خواندن»، «نوشتن»، «گفت» و «شنود» را به دنبال دارد (بریتیش کانسیل، ۲: ۲۰۱۰). به عبارت دیگر، یادگیری «فرهنگ به عنوان مهارت پنجم» توانایی به رسمیت شناختن، پذیرش، ارزش‌گذاری و درک تفاوت‌های فرهنگی حاضر در محیط پیرامون ماست و نتیجه آن حذف موانع حاصل از رویارویی و داشتن رابطه با سایر فرهنگ‌ها خواهد بود (گارسیا و دیگران، ۱: ۲۰۰۷). نکته حائز اهمیت آن است که فرهنگ به عنوان «مهارت پنجم» خود همزمان به ایجاد سه مهارت عمده دیگر در زبان‌آموزان یاری می‌رساند. این مهارت‌ها عبارت‌اند از: توانایی زبان‌شناسی اجتماعی<sup>۷</sup>، دانش فرهنگی<sup>۸</sup> و قابلیت نشان دادن واکنش‌های دقیق و حساب شده حین رویارویی با سایر فرهنگ‌ها.<sup>۹</sup>

توانایی زبان‌شناسی اجتماعی راهکارهایی برای برقراری و حفظ ارتباطات سازنده در محیط پیرامونی ارائه می‌کند. بر همین اساس فرد می‌آموزد چگونه باید همه اعمال و رفتارها را تحت تسلط و اختیار کامل خویشتن درآورد و در نتیجه تأثیر مثبت و بسزایی بر مخاطبان خود بگذارد؛ به عنوان نمونه وقتی می‌خواهد درخواستی را مطرح و یا شکایتی را تنظیم کند، کدام دسته از اصطلاحات و واژگان را به کار ببندد و در کل چگونه برخورد کند تا همچون یکی از اعضای آن جامعه از موفقیت بیشتری برخوردار شود.

منظور از دانش فرهنگی گسترش بخشیدن به دامنه‌های تجربیات فردی در همه عرصه‌ها از ادبیات، تاریخ و مذهب گرفته تا حتی نحوه لباس پوشیدن مردمان کشور مقصد است. بدین ترتیب هر فرد می‌تواند با توجه به نقش و موقعیت خود به عنوان یکی از طرفین رابطه، همه عواملی را که موجب پیدایش انواع و اقسام سوء تفاهم‌ها می‌شود، شناسایی و پیشاپیش از بروز آنها جلوگیری کند.

از مهم‌ترین مزیت‌های پرداختن به «فرهنگ به عنوان مهارت پنجم» ساختن پلی ارتباطی بین دو فرهنگ است که قابلیت نشان دادن واکنش‌های دقیق و حساب شده حین رویایی با سایر فرهنگ‌ها را به دنبال دارد. بر همین اساس زبان‌آموز ضمن حفظ فرهنگ و هویت خود، مضامین فرهنگی بیگانه را می‌شناسد و در طی روندی آگاهانه تفاوت‌ها و شباهت‌های حاکم بین آن دو را شناسایی می‌کند. این درک آگاهانه در واقع ضامنی برای موفقیت طرفین گفتگو دانسته می‌شود (روخه، ۱۴۹: ۲۰۰۱).

بسیارند کسانی که تسلط بر یک زبان را به منزله تسلط بر همه آداب معاشرت حاکم بر یک جامعه انسانی می‌دانند، اما با وجود این همواره در ارتباطات خود دچار ناکامی می‌شوند، چرا که از قوانین فرهنگی حاکم بر نظام ارتباطی آن کشور اطلاعات کافی ندارند. از منظر علم آموزش چنانچه بخواهیم زبان‌آموزان حین رویارویی و برخورد با سایر فرهنگ‌ها از موفقیت بیشتری برخوردار شوند و یا موانعی را که در فهم آنها دستخوش مشکلات می‌شوند، به حداقل ممکن برسانیم، باید به آنها بیاموزیم که افراد جامعه در ارتباط با عبارات و نشانه‌های مختلف همزمان چه مفاهیم دیگری را نزد خود مجسم می‌کنند، چرا که به طور معمول بین روش زندگی دو انسان از دو قلمرو فرهنگی تفاوت‌های فاحشی وجود دارد. نبود آگاهی‌های کافی در این زمینه در بسیاری از مواقع زبان‌آموزان را در معرض ارتکاب به این خطا قرار می‌دهد که معیارهای خودی را با مفاهیم جوامع بیگانه تعمیم دهند، و در نتیجه زمینه را برای ایجاد سوء تفاهم و در پاره‌ای از مواقع مشکلات جدی‌تر فراهم کنند (لوگر، ۲۰: ۱۹۹۳). پژوهشگران از این معیارها با عنوان «استانداردهای فرهنگی<sup>۱۱</sup>» یاد می‌کنند. منظور از استانداردهای فرهنگی «کدهایی» مشخص و متعلق به جامعه یا نهادی خاص است که همواره از فرهنگی به فرهنگ دیگر در حال تغییر هستند. در واقع این «کدها» هستند که بر مبنای آنها درباره «درستی یا نادرستی» هر امری قضاوت و یا پیش‌داوری می‌کنیم (ارل و گومینش، ۲۰: ۲۰۰۷).

از نگاه محققان فرهنگ هر جامعه به منزله عینکی است که همه اعضای آن جامعه بر چشم دارند و از طریق آن به محیط پیرامونشان می‌نگرند. این عینک مادامی که انتقال مضامین فرهنگی از مرزهای تعیین شده توسط اعضای آن جامعه عدول نکند، خللی بر درک و انتقال آنها به وجود نمی‌آورد، اما به محض گردآمدن و رویارویی افراد از سایر فرهنگ‌ها، همچون فیلتری می‌ماند که مسیر گذر «کدهای» نامبرده از سایر فرهنگ‌ها را سد می‌کند (هانزن و تسویر، ۳: ۱۹۹۶). اما در واقع امر، این «عینک» همان «منطق» هر فرد است که به وی حکم می‌کند در هر موقعیت چه جمله‌ها و مفاهیمی را به کار ببندد و در کل چگونه رفتار کند. «منطقی بودن<sup>۱۲</sup>» نیز عموماً به معنای تطابق رفتارهای هر انسان با معیارهای درج شده در نظام فرهنگی جامعه‌ای است که فرد خود را عضوی مشخص از آن می‌داند. هر آنچه از منظر یک انسان منطقی به نظر می‌رسد، بدیهی نیز هست و با همین معیارهای بدیهی است که دیده‌ها و شنیده‌های خود را مقایسه می‌کند؛ این قیاس اساساً در ضمیر ناخودآگاه و یا به عبارت دیگر به شکلی ناهوشیارانه انجام می‌پذیرد (بیشله و پادروس، ۵۱: ۲۰۰۳). محققان در تفسیر روند این مقایسه‌ها و در نتیجه آن چگونگی و نحوه واکنش افراد<sup>۱۳</sup> از یک فرهنگ با دنیای خارج از مرزهای از پیش تعیین شده از دو اصطلاح تخصصی «خشک‌هویت<sup>۱۴</sup>» و «فقدان هویت<sup>۱۵</sup>» استفاده می‌کنند. اصطلاح نخست در مورد آن دسته از کسانی صدق می‌کند، که استنباطشان از «درست یا نادرست بودن» تنها مبتنی بر معیارها و ارزش‌های ثابت در فرهنگ خودشان است و همواره به نفی و انکار تفاوت‌های موجود بین دو فرهنگ می‌پردازند. توصیف پژوهشگران از شخصیت روانی گروه نامبرده این است که این افراد همواره در برخوردهایشان با محیط پیرامون شخصیتی لجوج و یکدنده از خود نشان می‌دهند و هرگز به دنبال یافتن راهکارهایی برای هماهنگی خود با آن نیستند.

بر خلاف این گروه «فقدان هویت» حکایت از کسانی دارد که پیش از حضورشان در محیط جدید افراد موفق هستند و اکنون به دلیل فقدان آگاهی‌های کافی از مضامین فرهنگی محیط جدید با شکست‌های پی در پی روبه‌رو می‌شوند و چه بسا از حیث شخصیتی دچار سرخوردگی می‌شوند. این دسته از افراد نیز همچون گروه اول در هماهنگ کردن خود با محیط جدید با مشکلات اساسی روبه‌رو هستند و قادر به برقراری و حفظ ارتباطات سازنده و آنچه از نظر متخصصان «سازگاری با محیط» نامیده می‌شود،

## پژوهشگران همواره بر ضرورت پرداختن به فرهنگ تحت عنوان رکنی مسلم و ناگزیر حین آموزش تأکید می‌ورزند، و حتی گاهی زبان و نشانه‌های زبانی را بازتابی پیچیده از فرهنگ و نشانه‌های فرهنگی می‌نامند و بدین ترتیب تسلط بر یک زبان خارجی را اساساً امری فراتر از ترکیب واژه‌ها، اصوات و جمله‌ها قلمداد می‌کنند.

به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و یکی از ارکان مسلم قرن بیست و یکم بنگرند. بسیاری کسانی که از امکانات لازم برای سفر و اقامت طولانی در کشور مقصد برخوردار نخواهند بود و یا نیازمند یادگیری زبان‌های خارجی برای کسب درآمد در کشور خود هستند. یکی از ارکان مهم شیوه نوین آموزش این است که همواره نقش‌ها و شخصیت‌های گوناگون را تجزیه و تحلیل کند و بر مبنای نتایج حاصل از آنها زبان آموزان و حتی آن دسته از کسانی را که هرگز امکان سفر به کشور مقصد را نخواهند داشت، برای غلبه بر محیط آماده کند (نویسن و هونفلد، ۱۰۶-۱۰۵: ۱۹۹۳).

آموزش به شیوه نوین چون سفر به سرزمین ناشناخته‌هاست. کشف تازه‌های این سفر بر عهده زبان‌آموزان است و نقش آموزگار در این میان به راهنمای تور گردشگری می‌ماند که از جغرافیا و همه اصول و قواعد حاکم بر این سرزمین آگاهی کافی دارد. نکته حائز اهمیت در این میان حساسیت نقش معلم در انتقال مضامین فرهنگی حین آموزش است، چرا که بی‌اغراق آموزگاران می‌توانند تأثیر بسزایی بر افکار و اندیشه‌های زبان‌آموزان و در نتیجه واکنش‌های آنان هنگام رویارویی با محیط جدید داشته باشند، و حتی ممکن است این عملکرد به گونه‌ای باشد که زبان‌آموز را از مسیر درست یادگیری منحرف کند و به بیراهه بکشاند و لذا موجب شیفتگی بیش از حد یا سرخوردگی آنان شود. در سال‌های اخیر تدابیر گوناگونی با هدف کیفیت بخشیدن به عملکرد آموزگاران حین آموزش و در جهت آمادگی زبان‌آموزان برای حضور در محیط رویارویی با سایر فرهنگ‌ها اندیشیده‌اند. این تدابیر از امکان به کارگیری همزمان از رسانه‌های مختلف چون تلویزیون و رادیو گرفته تا پدید آوردن شرایطی برای مکاتبات فرهنگی زبان‌آموزان با همسالان خود در کشور مقصد از راه‌های مختلف چون روزنامه، مجلات و اینترنت و ده‌ها امکان دیگر ادامه دارند. از این رو گفته می‌شود، امروزه داشتن آگاهی‌های کافی از مضامین فرهنگی و انتقال صحیح آنها حین آموزش در کنار چهار مهارت دیگر ضرورتی بس مهم برای امر آموزش و خاصه تربیت آموزگاران است. یورگ روخه (۴: ۲۰۰۱)، یکی از طرفداران مکتب «آموزش به شیوه میان‌فرهنگی»<sup>۱۹</sup> ضمن اشاره به اهمیت ویژه نقش معلم و لزوم توجه به فرهنگ حین آموزش چنین عنوان می‌کند: این تصور که سفر به کشورهای بیگانه و یا شنیدن تنها پاره‌ای از تجربیات اعضای این جوامع خود به خود به درک درست

نیستند (تریمپوپ و مینهارت به نقل از شنايدر و هیرت، ۱۳۹: ۲۰۰۷).

گذشته از عواملی که نام بردیم، بررسی واکنش‌های فرهنگی که همچون «روندی خاموش» در ضمیر ناخودآگاه زبان‌آموزان جریان دارد، نتایج گوناگونی را حاصل داشته است که عموماً از تحسین فرهنگ<sup>۱۶</sup> بیگانه و تحقیر فرهنگ<sup>۱۷</sup> خودی و یا به عکس از تحسین فرهنگ خودی تا تحقیر بی‌چون و چرای فرهنگ بیگانه و تا حتی «شوک فرهنگی»<sup>۱۸</sup> ادامه می‌یابد (نویسن و هونفلد، ۱۱۱: ۱۹۹۳). منظور از «شوک فرهنگی» بیماری نیست. «شوک فرهنگی» یکی از جنبه‌های شناخته شده روابط میان‌فرهنگی و روندی اجتناب‌ناپذیر است که به دلیل ناآگاهی‌های بسیار و به دنبال حضور در یک محیط جدید و برخورد با فرهنگ بیگانه روی می‌دهد، به‌ویژه زمانی که معیارها و ارزش‌های حاضر در نظام همه‌شمول فرهنگ و خصوصاً بخش تحتانی «کوه یخی»، که پیش از این به تفصیل از آن یاد کردیم، یکدیگر را نفی می‌کنند (کوپر، ۳۵-۳۳: ۱۹۹۷).

نتایج حاصل از بررسی واکنش‌های فرهنگی توجه بسیاری از پژوهشگران علم آموزش زبان و علوم ارتباطات را به این نکته جلب کرده است که لزوم پرداختن به فرهنگ را در صدر برنامه‌های خود

و کاملی از فرهنگ و زبان آنها منجر می‌شود، کاملاً غلط است؛ و در جایی دیگر می‌افزاید: دوره تبلیغات روزنامه‌ای با شعارهایی نظیر ۳۰ روزه زبان‌هایی همچون انگلیسی، آلمانی یا فرانسه را بیاموزید، گذشته‌است. به گفته روخه آن دسته از آموزگاران که پرداختن به فرهنگ حین آموزش را امری کم‌اهمیت و غیرضروری تلقی می‌کنند، به نیازهای زبان‌آموزان از دو جنبه اساسی توجه نمی‌کنند و به همین دلیل از آنها غفلت می‌ورزند: نخست آن‌که زبان بخشی از یک نظام ارتباطی است که به یک فرهنگ و جامعه خاص تعلق دارد و دیگر آن‌که آنها نمی‌دانند آموزش به شیوه نوین در قیاس با روش‌های سنتی که در آن پرداختن به فرهنگ را امری بی‌اهمیت جلوه می‌دادند، بسیار مفیدتر و مؤثرتر خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

#### «گفتمان فرهنگ‌ها»، راهی برای یکپارچگی

هر ساله بیش از ۵۰ میلیون انسان با هدف رقم زدن آینده‌ای بهتر برای خود زادگاه خویش را ترک می‌کنند و به کشورهایی که از موقعیت اقتصادی بهتری برخوردارند، مهاجرت می‌کنند. اطلاعات آماری حاکی از این واقعیت است که شمار مهاجران به کشورهای اروپایی بیش از سایر قاره‌هاست. همین امر موجب شده است تا این کشورها همواره در پی یافتن راه‌حلی برای بنا نهادن زندگی بهتر و مسالمت‌آمیز و تداوم بخشیدن به آن در کنار این مهاجران باشند. مهم‌ترین سیاست اتخاذ شده در همین راستا که در طی سال‌های اخیر و به‌ویژه در جوامع چندفرهنگی همچون آلمان و اتریش اهمیت بسیاری یافته است، «گفتمان فرهنگ‌ها» نامیده می‌شود، ضرورتی که با شعار معروف خود «همه انسان‌ها آزاد و با حقوق مساوی پا به عرصه وجود می‌نهند و در نتیجه همه فرهنگ‌ها به‌رغم تفاوت در محتوا، با یکدیگرند»، رفع موانع فرهنگی و افزایش تبادلات سازنده و در نتیجه درک متقابل در همه زمینه‌ها را به عنوان مهم‌ترین اهداف خود دنبال می‌کند (اشتایندل و دیگران، ۲۰۰۸).

در سال ۲۰۰۸ کنفرانسی تحت عنوان «گفتمان فرهنگ‌ها» در لیوبلیانا<sup>۲۰</sup> با حضور کشورهای عضو اتحادیه اروپا برگزار شد. از جمله مسائل مطرح شده در این مجمع می‌توان به موضوع‌های زیر اشاره کرد:

۱. ضرورت درک و اهمیت به‌کارگیری «گفتمان

فرهنگ‌ها» در زندگی روزمره،

۲. گسترش به‌کارگیری شیوه‌های مطمئن و از پیش امتحان شده برای حمایت‌های بیشتر از «گفتمان

از مهم‌ترین مزیت‌های پرداختن به فرهنگ به عنوان مهارت پنجم ساختن پلی ارتباطی مابین دو فرهنگ است که قابلیت نشان دادن واکنش‌های دقیق و حساب شده حین رویارویی با سایر فرهنگ‌ها را به دنبال دارد. بر همین اساس زبان‌آموز ضمن حفظ فرهنگ و هویت خود، مضامین فرهنگی بیگانه را می‌شناسد و در طی روندی آگاهانه تفاوت‌ها و شباهت‌های حاکم مابین آن دو را شناسایی می‌کند. این درک آگاهانه در واقع ضامنی برای موفقیت طرفین گفتگو دانسته می‌شود.

فرهنگ‌ها»،

۳. حمایت بیش از پیش از آموزش در جهت بهبود «گفتمان فرهنگ‌ها»،

۴. افزودن کیفیت روابط عمومی و یافتن راهکارهایی برای بهترکردن «گفتمان فرهنگ‌ها» (همان، ۵).

با این حال بسیاری از کسانی که حضور مهاجران در کشور خویش را به منزله عاملی مخرب برای فرهنگ و در واقع هویت فرهنگی خود می‌دانند. همین امر موجب بروز مشکلاتی چشمگیر در همین جوامع چندفرهنگی شده است. از جمله مشکلات شایان توجه نادیده گرفتن و چشمپوشی از نیازهای بخشی عظیم از مهاجران حاضر در آن جوامع است. زبینه اشتراسر (همان، ۶-۷) از جمله حامیان آموزش به شیوه میان‌فرهنگی ضمن بیان سخن بالا، از «جهانی شدن» و گسترش بی‌حد و مرز ارتباطات به عنوان اساسی‌ترین عوامل ظهور تغییرات فاحش در زندگی انسان امروز نام می‌برد و از این رو ایجاد تمایز بین فرهنگ‌ها را امری نادرست می‌خواند و همواره بر لزوم برقراری «گفتمان فرهنگ‌ها» تأکید می‌ورزد. به گفته او هر فرهنگی در بطن خود عنصری پویا و در حال رشد و تغییر است؛ به همین سبب رویارویی آن با سایر فرهنگ‌ها نه تنها خدش‌های به هویت

- اکو، امبرتو، (۱۳۸۸)، «نشانه‌ها و واحدهای فرهنگی»، ترجمه پرستو صادقی، تهران، روزنامه همشهری، شماره ۴۹۶۵.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فرهنگ آکسفورد ادونس لرنرز، (۱۳۸۷)، تهران، انتشارات دانشیار.
- Biechele, M. & A. Padros, (2003), *Didaktik der Landeskunde*, Berlin: Heenemann Press.
- Drodowski, G., W. Müller, W. Scholze-Stubenrecht and M. Wermke, (2002), *Duden, Deutsches Universal Wörterbuch*, Mannheim, Leipzig, Wien, Zürich, Dudenverlag.
- Erll A. & M. Gymnich, (2007), *Interkulturelle Kompetenzen, erfolgreich kommunizieren zwischen den Kulturen*, Stuttgart: Klett Lernen und Wissen GmbH.
- Hansen & Zuber, (1996), *ZWISCHEN DEN KULTUREN, Strategien und Aktivitäten für landeskundliches Lehren und Lernen*, Berlin und München: Langenscheidt KG.
- Heringer, J. H., (2004), *Interkulturelle Kommunikation Grundlagen und Konzepte*, Tübingen und Basel: A. Francke Verlag.
- Hofmann, H., B. Mau-Endres and B. Ufholz, (2005), *Schlüsselqualifikation Interkulturelle Kompetenz*, Bielefeld: W. Bertelsmann Verlag GmbH & Co. KG.
- Kolesky, K., (2006), *Manegment Interkultureller Integrationsprozesse Grenzüberstreichenden*, Kassel: Press GmbH.
- Kopper, E. & R. Kiechel, (1997), *Methoden und Ansätze zur Entwicklung interkultureller Kompetenz*, Zürich: Versusverlag.
- Lüger, H. M., (1993), *Routinen und Rituale in der Alltagskommunikation*, Berlin: Druckhaus Langenscheidt.
- Maletzke, G., (1996), *Interkulturelle Kommunikation: zur Interaktion zwischen verschiedener Kulturen*, Opladen: Weststd. Verlag.
- Matoba, K. & D. Scheible, (2007), “INTERKULTURELLE UND TRANSKULTURELLE KOMMUNIKATION”, Working Paper of *International Society for Diversity Management*, no. 3.
- Müller, D. M., (1994), *Wortschatzarbeit und Bedeutungsvermittlung*, Berlin: Hennemann Press.

فرهنگی اعضای آن وارد نمی‌کند، بلکه موجبات رشد و شکوفایی دو چندانش را نیز فراهم می‌آورد. به گمان ولش (به نقل از وینکلر و هالب آرت اشلاگر، ۲۰۰۸: ۴) اکنون دیگر یاد کردن از فرهنگ به عنوان عاملی متجانس یا متمایزکننده فرضیه‌ای منسوخ است؛ امروزه سخن از گفتگو و تبادل فرهنگ‌هاست، تا جایی که به‌سختی می‌توان از مرز بین فرهنگ‌ها سخن گفت. نتیجه آن‌که «گفتمان فرهنگ‌ها» خود هدف نیست، بلکه راهی برای رسیدن به هدف، یعنی به رسمیت شناختن دیگری به عنوان عضوی مشخص از اجتماع بشری و درک متقابل دانسته می‌شود یا به عبارت دیگر «گفتمان فرهنگ‌ها» به منزله راهی برای یکپارچگی در جوامع چندفرهنگی است که نه تنها به تعلیم و تربیت مهاجران برای داشتن اقامتی موفقیت‌آمیز در این جوامع می‌پردازد، بلکه ارائه‌کننده راهکارهایی مفید برای اعضای این جوامع، برای برقراری و تداوم زندگی مسالمت‌آمیز با جمعیت حاضر نیز می‌باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

- \* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- \*\* دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
1. Kultur als Eisberg.
  2. Die menschliche Natur.
  3. Globalisierung.
  4. Fremdsprachendidaktik.
  5. skill.
  6. Das Pragmatisch- funktionale Konzept.
  7. Intercultural awareness or the “fifth skill” .
  8. Sociolinguistic ability.
  9. knowledge.
  10. Informed attitude.
  11. Kulturstandards.
  12. logisch sein.
  13. Die interkulturelle Begegnung.
  14. Identitätsverhärtung.
  15. Identitätsverlust.
  16. Kulturbewunderung.
  17. Kulturverachtung.
  18. Kulturschock.
  19. Der interkulturelle Ansatz.
  20. Ljubljana.



- Neuner, G. & H. Hunfeld, (1993), *Methoden des fremdsprachlichen Deutschunterrichts: Eine Einführung*, Kassel/ München/ Tübingen: Heeneman.
- Roche, J., (2001), *Interkulturelle Sprachdidaktik: Eine Einführung*, Tübingen, Gunter Narr Verlag.
- Souris, N. & S. Hunscha, (2002), *Interkulturelle Kommunikation*, Universität Bielefeld, Technische Fakultät.
- Schneider, U. & Ch. Hirt, (2007), *Multikulturelles Management*, Oldenburg: Wissenschaftsverlag.
- Steindl, M., B. Helm, G. Steininger, A. Fiala and B. Venus, (2008), *Interkultureller Dialog Interkulturelles Lernen*, Wien, Zentrum polis – Politik Lernen in der Schule.
- Thomas, A., U. Kinast and S. Schroll-machl, (2005), *Interkulturelle Kommunikation und Kooperation*, Göttingen: Hubert & Co Press.
- Wicke, R. E., (1995), *Kontakte knüpfen*, Berlin: Druckhaus Langenscheidt.
- Winkler, B. & F. Halbartschlager, (2008), *Interkultureller Dialog, Südwind – Information und Bildung zu globalen Themen*.
- BRITISH COUNCIL
- URL: <http://www.teachingenglish.org.uk/think/articles/intercultural-learning14/6/2010> [دسترسی در 1-]
- Garcia, A., & K. Hirst, and M. Schaffner, (2007), “The Fifth Skill: Intecultural Awareness”.
- URL: <http://faculty.academyart.edu/assets/faculty/InterCultAwareness.pdf> [دسترسی در 20/6/2010]
- Thomas A. : *Interkulturelle Kommunikation und Fremdsprachenunterricht*
- URL: <http://rpssg3.psychologie.uni-regensburg.de/index.html> [دسترسی در 22/5/2010]

